

## منابع بررسی تاریخ و تمدن ماننا

یکی از منابع اساسی در بررسی تمدن ماننا کتیبه‌ها و نوشه‌های متعلق به دولتهای باستان منطقه و دومین منبع مهم در این بررسی، آثار بدست آمده از قلمرو دولت مانناست. [برای نشان دادن میزان پیشرفت تمدن ماننا بی از میان گنجینه‌های زیویه، حسنلو و مجید تپه که در اراضی آذربایجان جنوبی کشف شده‌اند تنها در خصوص آثار بدست آمده از تپه حسنلو به اجمال سخن خواهیم راند]<sup>(۱)</sup>.

### تپه حسنلو

تپه باستانی حسنلو در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی دریاچه ارومیه و ۹ کیلومتری شمال شرقی نقده قرار دارد و به مناسبت نام دهکدهٔ مجاورش، حسنلو نام گرفته است. ارتفاع این تپه در حدود ۲۰ متر از بستر رودخانه‌گدار - که در پای آن جاری است - و قطر آن در حدود ۲۵۰ تا ۲۸۰ متر است. چند تپه باستانی دیگر هم که ارتفاع آن‌ها از ۱۵ متر تجاوز نمی‌کند، در اطراف این تپه که بزرگ‌تر از آن‌ها می‌باشد، پراکنده‌اند. حدس زده‌اند که تپه بزرگ، مرکز و محل دژ شهری که نامش دانسته نیست بوده و بر تپه‌های اطراف مردم سکونت داشته‌اند که هنگام جنگ و حمله دشمن به داخل دژ که احتمالاً مراکز مذهبی شهر را در بر می‌گرفته و جای سکونت ارباب یا رئیس محلی و نیز روحانیون مذهبی بوده، پناه می‌برده‌اند.

از سال ۱۳۱۳ شمسی هیأت‌های باستان‌شناسی غیر ایرانی و ایرانی در این تپه دست به کاوش‌های تجاری علمی زده‌اند و آثار با ارزش مختلفی را از زیر خاک به در آورده‌اند. از سال ۱۳۴۴ یک هیأت مشترک ایران و آمریکا به ریاست رابرт دایسون در این تپه به حفاری پرداخت. هیأت مزبور این تپه را دارای ۱۰ دورهٔ متمایز سکونت دانسته است. به نظر دایسون تاریخ تقریبی سکونت دورهٔ اول به حدود هزارهٔ هشتم ق.م و دورهٔ چهارم به ۱۳۰۰ تا ۸۰۰ ق.م می‌رسد.

در طرف غربی حیاط در حدود ۱۵ باب اتاق بزرگ و کوچک وجود داشته و جام زرین معروف حسنلو در یکی از اتاق‌های همین قسمت کشف گردیده است.

در یکی از اتاق‌های بناهای شمالی حیاط استخوان‌های نیمه سوخته ۱۱ اسکلت در هم و بر

۱- مؤلف در صفحه ۱۶۲ کتاب تذکر داده است که اطلاعات و اشکال مربوط به تپه‌های باستانی آذربایجان را از کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» تألیف رحیم رئیس‌نیا، اخذ نموده است. [متترجم]

هم مرد وزن و کودک کشف گردیده است. از قرار معلوم در اینجا آتش‌سوزی رخ داده است. محققان بر اساس عمر سنگی تجزیه کرbin ۱۴ زمان این آتش‌سوزی را بین سالهای ۸۱۵ و ۷۹۰ ق.م دانسته‌اند. این سالها مصادف با دوران اشپوئینی و مئوا شاهان اورارت بوده است. از این‌رو نیز گمان می‌رود که آتش‌سوزی از سوی اورارت‌تیان و یا آشوریان پدیده آمده است.

در جریان کاوشهای تپه حسنلو، اشیای استخوانی، سنگی، سفالی و شیشه‌ای و فلزی گوناگونی کشف شده که در موزه‌های ایران باستان و آذربایجان و آمریکا نگهداری می‌شوند. برخی از مجسمه‌ها و گردن بندهای سفالی بدست آمده از حسنلو ساده و برخی دیگر لعب دار هستند. ظروف ساده ساخته شده از گل‌سیاه مایل به خاکستری و گل قرمز رنگ که در ساختن آن‌ها از چرخ کوزه‌گری استفاده شده و دارای تزئینات و نقوشی برجسته یا کنده شده هستند به اواسط هزاره دوم ق.م تعلق دارند در حالی که ظروف سفالی رنگی ساخته شده از گل قرمز و زرد که با دو رنگ قرمز تیره و سیاه به اشکال هندسی رنگ آمیزی گشته‌اند، در ادوار بعدی ساخته شده‌اند.

در حفاریهای حسنلو اشیایی که از فلزاتی چون مفرغ، نقره، طلا و آهن ساخته شده‌اند، به دست آمده است. چند مجسمه شیر بدست آمده از کاوشهای حسنلو که از مفرغ ساخته شده شبیه شیرهای برنزی لرستان هستند.

در میان اشیاء گوناگون بدست آمده از حسنلو ساغر نقره‌ای یافته شده در مردادماه سال ۱۳۳۷ بیشتر از همه شایان توجه است. ارتفاع این ساغر ۱۷/۵، قطر دهانه‌اش ۱۰ و قطر پایه آن ۶/۸ سانتی متر است. و دیواره خارجی آن مزین به دو ردیف نقوش برجسته طلاکاری است که ضمن آن‌ها صحنه‌های پیکار جنگ جویان پیاده و ارابه‌سوار که حیواناتی مانند گاو، اسب و شیر را به پیش می‌رانند به شکلی که گویی با آنها پیکار می‌کنند، مشاهده می‌شود.

در حفاریهای حسنلو گوشواره‌های خوش‌های، دست بندها، گردن بندها، پیشانی بندها، دگمه‌ها، ... و نیز یک جام بی‌بدیل بدست آمده است. این جام از لایه چهارم سکونت حسنلو که به عصر ماننایی تعلق دارد، کشف شده است. بلندی این جام ۲۱، محیط دهانه‌اش ۶۰ سانتی متر و وزن آن ۵۹۰ گرم است و از زرناب می‌باشد. یک مجله انگلیسی در ۱۹۸۵ ارزش این ساغر را چنین برآورد کرده است: «ارزش عادی ظرف مزبور معادل بیست هزار لیره تعیین گشته است، لیکن اهمیت هنری و تاریخی آن بس فزون‌تر و بالاتر از این ارقام می‌باشد.»<sup>(۱)</sup> سید محمد تقی مصطفوی که (به هنگام کشف جام) مدیر کل اداره کل باستان شناسی بوده درباره این

۱- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رئیس‌نیا، رحیم

## جام چنین می‌نویسد:

«نه تنها در تاریخ باستان شناسی ایران این کشف بی‌سابقه و از لحاظ تاریخ ایران دارای اهمیت فوق العاده است، بلکه از لحاظ کاوش‌های علمی دنیا هم یکی از مهم‌ترین اكتشافات علمی و از نادرترین آثار تاریخی و مذهبی و هنری دنیا قدمی به شمار می‌رود»<sup>(۱)</sup>.

این ساغر طلایی که از شاهکارهای بی‌بدیل تاریخ آذربایجان و دارای شهرتی جهانی است موجب حیرت محققان جهان شده و درباره آن توصیفات ارزشمند‌گوناگونی به عمل آمده است. رابرт دایسون محقق امریکایی که خود مستقیماً در جریان کشف این جام حضور داشته، چگونگی کشف آن را برای گزارشگر مجله لایف و خانم پرادا چنین تشریح نموده است: «سه ماه بعد از خاک برداری در تپه و هویدا شدن قسمت عمده کاخ درون دژ، غروب یک روز پنجشنبه، یکی از کارگران حفاری به استخوان‌های دست مردی با اسلحه او برخورد می‌کند و موضوع به سرپرست هیأت گزارش می‌شود. دایسون با دو نفر از همکاران خویش شروع به پاک کردن گل و لای اطراف استخوانها می‌کنند و ناگهان خطی از طلا ظاهر می‌شود. کاوشگران ابتدا گمان می‌برند که یک النگو پیدا کرده‌اند و با هیجان زدگی به کار خود ادامه می‌دهند و تیغه باریک طلا بزرگ‌تر و پهن‌تر می‌شود تا جای منقش نمایان می‌گردد. جام به آهستگی از میان استخوان‌های دستی که نزدیک به سه هزار سال آن را نگه داشته بود بیرون کشیده می‌شود. جام در آمده از زیر خاک، بعد از سه هزاره در زیر واپسین پرتوهای آفتاب در حال غروب برقی رازناک می‌زند و بعد از شسته شدن، در جشنی که افراد هیأت به می‌منت این کشف بزرگ ترتیب داده بودند دست به دست انسان‌هایی که در پرتو چراغ دانش و تجربه به نوک گلنگ راز شکاف، «افسانه گذشت جهان گذشته را از یاد فراموشی سیاه بیرون می‌کشیدند» گردید و آن محفل را شادی و شور و روشنی بخشید. جام بعد از آنکه مدتی به عنوان امانت در بانک ملی ارومیه نگهداری شد، به موزه ایران باستان انتقال یافت»<sup>(۲)</sup>.

این جام طلایی همراه با بقایای اجساد سه سرباز در زیر آوارهای یک اتاق حریق زده یافته شده است. قرایین حکایت از آن دارند که سربازان با آتش گرفتن اتاق وارد آن شده، و در حالیکه می‌خواسته‌اند جام مزبور را از آنجا خارج سازند سقف فرو ریخته و آنان در زیر آوار مانده‌اند. این سربازان که محتملأ از مدافعان دژ بوده‌اند بازنده به گورشدن خویش در میان شعله‌های حریق، نمونه‌ای از هنر بی‌مانند و تاریخ پرشکوه آذربایجان را با خود محفوظ داشته‌اند تا سه هزار سال بعد به جهان نشان دهند که ملت آذربایجان پس از ایلامیان، کهن‌ترین ساکنان ایران و

دارای فرهنگ و هنر و صنعتی بی‌بدیل بوده است.

مجلهٔ آمریکایی "لایف" صحنهٔ اخیر را به شکلی زیبا چنین تصویر نموده است:

«در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد، قلعه را (در اراضی آذربایجان. م) محاصره کردند و آن را آتش زدند، سه نفر از مدافعين قلعه با شمشیرها و گرزهای آخته در طبقهٔ فوقانی قلعه به هر سو روی آورده، در حال نومیدی تلاش می‌کردند تا کاسهٔ طلایی را که ظاهراً میراث موطنشان بود، از دست‌اندازی دشمن مصون دارند. بنای کاخ فرو ریخت و این سه سر زیباز مدافع در زیر آوار مشتعل مدفون ماندند و با مرگ خود مأموریت خویش را به نحو اکمل انجام دادند. زیرا هم خودشان و هم کاسهٔ طلا از نظر پنهان شدند، تا متدرجًا قلعه فرو ریخته و متروک در زیر خاک و شن‌های باد آور محو گردید و هنگامی که در تابستان گذشته این صحنه از زیر خاک نمایان گشت، جنگجویان مزبور که به صورت اسکلت در آمده بودند، در کنار سلاح خویش خفته و یکی از آنان هنوز ظرف نفیس مورد علاقهٔ خود را در بازوی استخوانی خویش گرفته بود»<sup>(۱)</sup>.

دربارهٔ نقش متنوع این جام نظرهای گوناگونی ابراز شده است که برخی از این نظریات محصول تعصب بوده و ناصواب می‌نماید. از آن جمله است نظری که مدعی است نقش‌های این جام با الهام از داستانهای کهن فارسی پدید آمده‌اند چرا که این زمان، تنها صد سال از حضور پارسیان در فلات ایران سپری شده بود و سکونت‌گاه آنان از اراضی مانتایان، گوتیان، لولویان، هوریان و اورارت‌وئیان بسیار دور بود و برای نشر داستانهای پارسیان در میان اهالی محلی قرنها زمان لازم بود و مهمتر اینکه در این سده‌ها اغلب پارسیانی که در استان فارس کنونی مستقر بودند، کوچرو و تابع ایلامیان بوده و عناصر اولیه تمدن را از آنان آموخته‌اند. بنابراین نظریه فوق محصول تعصب بوده و با واقعیات تاریخی در تضاد می‌باشد.

برخلاف این محققان، پژوهشگرانی چون "ایدات پرادا" نقش‌های این جام را ملهم از یک داستان هوریانی به نام کوماری می‌دانند. هوریان نزدیک‌ترین همسایهٔ غربی مانتایان بودند و این اقوام به لحاظ قومی و زبانی و شرایط زیستی بسیار با یکدیگر قرابت داشتند و بدون تردید فولکور و ادبیات شفاهی آنان نیز بهم نزدیک بوده و از افسانه‌ها و داستانهای حمامی یکدیگر آگاهی داشتند و شاید حتی عناصر مزبور میان آنها مشترک بود. علاوه بر این اعتقادات دینی آنان نیز یکسان بود.

سعید نفیسی دربارهٔ این جام نظری به غایت زیبا و صحیح دارد. وی می‌نویسد:

«اهمیت فوق العاده‌ای که این کاسهٔ زرین حسنلو دارد که از یک سو جزئیات تمدن مردم

ماننا را می‌رساند و از سوی دیگر نفوذی که تمدن ماننا در تمدن هخامنشی و مخصوصاً سنگ تراشی‌های تخت جمشید دارد، کاملاً آشکار است. از طرف دیگر برخی از نقوش کاسهٔ حسنلو با نقش‌های کاسهٔ زرینی که در ۱۳۱۵ در کلاردشت بدست آمده، شباهت فراوان دارد و پیداست که تمدن ماننا از سوی شرق تا خاک مازندران هم رفته است و کاسهٔ زرین کلاردشت را از قرن دوازدهم تا قرن هشتم پیش از میلاد دانسته‌اند»<sup>(۱)</sup>.

س.م.ت مصطفوی نیز با عباراتی که در واقع به نوعی مؤید نظر نفیسی است چنین می‌نویسد: «تاریخ ظروف حسنلو قریب به سه قرن جلوتر از آثار تخت جمشید است. بدین جهت باید گفت در نقوش و هنرهای عهد هخامنشی از آثار هنری آذربایجان غربی هم به خوبی اقتباس و استفاده نموده‌اند»<sup>(۲)</sup>.

اصولاً نیازی به مقایسه هنر و تکنولوژی بکار رفته در آثار بدست آمده از زیویه با هنر و تکنیک بکار رفته در آثار تپهٔ حسنلو وجود ندارد. چراکه هر دو این گنجینه‌ها به قوم و دوره‌ای واحد تعلق دارد.

یکی از کشفهای حسنلو، کشف گوری است که در آن علاوه بر استخوانهای مرده، استخوانهای سه اسب نیز وجود دارد. بدون تردید این اسب‌ها متعلق به شخص وفات یافته بوده که هنگام تدفین وی اسبها را نیز قربانی کرده و به خاک سپرده‌اند لیکن چون در قبر جای زیادتر نبوده، نتوانسته‌اند گردونه را نیز در خاک نهند.

شایان توجه است که تدفین اسب به همراه مرده در میان سکایان معمول بوده است. از این‌رو می‌توان گفت که این گور متعلق به سکایان است.

همچنین (تزئینات) مربوط به زین و برگ اسبها نیز مؤید تعلق این گور به سکایان است. در این گور در کنار مرده لوحه‌ای بدست آمده که در آن نقش سرآهو منقوش است و این نیز یکی از علائم مخصوص سکایان (ایشگوز) بود. بنابراین به یقین می‌توان گفت که گور مذبور متعلق به سکایان است.

تعلق این قبر به سکایان مؤید این موضوع است که طوایف اشگوزی (سکایی) از سدهٔ هشتم و حتی نهم ق.م از طریق گذرگاه قفقاز به آذربایجان وارد شده‌اند. لیکن در تاریخ تنها از سدهٔ هفتم قبل از میلاد با ورود به عرصه سیاست شناخته شده‌اند. بنابراین تشکیل دولت از سوی سکایان در اراضی آذربایجان دارای زمینه‌های اجتماعی چند صد ساله بوده، بدین معنی که آنان از چندین سدهٔ پیش از تشکیل دولتشان در قلمرو آذربایجان شمالی و جنوبی با اهالی

محلی در هم جوشیده، به خلقی یکپارچه و دارای زبانی واحد تبدیل شده بودند.

## چرا درباره ماننا یان و تمدن آنها سکوت می‌کنند؟

آثار باستانی بدست آمده از زیویه، حسنلو و مجید تپه، مؤید این نکته‌اند که جغرافیای آذربایجان کنونی در هزاره دوم و سده‌های نخست هزاره اول پیش از میلاد یعنی در دوران ماننا یان، کانون یک تمدن بسیار متعالی بوده است. این تمدن در قلمرو کنونی ایران پس از شوش (ایلام) کهن‌ترین تمدن و چنانکه برخی محققان نیز گفته‌اند یکی از منابع الهام و اقتباس تمدن پارس (هخامنشی) بوده است.

بدین ترتیب این سؤال مطرح می‌شود که چرا برخی از تاریخ نگاران فارس درباره تمدن ماننا - که دو میں تمدن باستانی و پیشرفته کشورمان است - و قوم پدید آورنده آن سکوت می‌کنند؟

تمدن ماننا کهن‌تر از تمدن مادی بوده و در واقع زیر بنای تمدن اخیر است. همچنین سرزمهینی که تمدن ماننا در آن‌جا پدید آمده ناحیه‌ای است که زرتشتی‌گری و نیز اوستای نخستین در آن‌جا بوجود آمده است. چرا آنان که این همه به اوستا اهمیت داده آنرا ترجمه کرده، بزرگش نموده و یک اثر فارسی قلمدادش می‌کنند، درباره تمدن و محیط و قوم اصلی پدید آورنده آن سکوت اختیار می‌کنند.

این مسئله نتیجهٔ دو عامل زیر است.

۱) برخی پژوهشگران اروپایی تحت تأثیر نظریات و اندیشه‌های آریا محورانه، مادیها را آریایی زبان‌شان داده و معتقدند که تنها اقوام آریایی لایق و قادر به پدید آوردن تمدن هستند. از این رو نیز گویا فقط آریائیان واجد یک رسالت تاریخی و موظف به آفریدن تاریخند و اقوام دیگر دارای چنین رسالتی نیستند.

ا. م دیاکونوف ضمن انتقاد شدید از این نظریهٔ نژاد پرستانه و شوونیستی می‌نویسد: «نکته مهم دیگر این که تحقیقات پژوهندگان تاریخ ماد صورت یکجنبه داشته زیرا دانشمندان غرب به تقریب فقط و فقط از نظرگاه نفوذ "آریاییها" به تاریخ آن کشور اظهار علاقه می‌کردند. دانشمندان مزبور تحت تأثیر این سابقه ذهنی قرار داشتند و معتقد بودند که اقوام شرقی - به استثنای برخی "برگزیدگان" لیاقت رشد تاریخی مستقل را ندارند و بر عکس آنها یی که به زبانهای هند و اروپایی سخن می‌گویند واجد نقش و رسالت تاریخی خاصی می‌باشند و این نظر را دانشمندان مزبور به صورت تجلیل و تحسین "نژاد آریایی" موهوم و افسانه‌ای در

آوردند».<sup>(۱)</sup>

می‌دانیم که ۱۰ قبیله پارسی که در اوایل سده نهم پیش از میلاد به فلات ایران درآمدند، به هیچ وجه موفق به نفوذ در اراضی ماد مرکزی و آذربایجان نشده و در مناطق مجاور جنوب و شرق نواحی مذکور مستقر شدند. لیکن محققان آریائیست در بزرگ‌نمایی این قبایل و طوایف محدود هند و اروپایی مبالغه نموده و این موضوع را نادیده می‌گیرند که هنگام ورود طوایف کوچرو مذبور به فلات ایران در اراضی ماننا و ماد مرکزی (قلمر و آذربایجان و همدان کنونی) تمدنی عالی وجود داشته و طوایف بدوى آریائی که به لحاظ فرهنگی بسیار عقب‌مانده بودند، فرهنگ، کتابت، خط و غیره را در طول اعصار متمامی، از ایلامیان، گوتیان - لولویان، کاسیان و ماننایان آموخته‌اند. دیاکونوف در این باره چنین می‌نویسد:

«این دانشمندان (دانشمندان آریائیست. م) به وسائل گوناگون آثار علامات وجود زبان هند و اروپایی را در سرزمین ماد باستانی بزرگ جلوه داده و از روی قصد از اهمیت این حقیقت می‌کاستند که پیش از ورود هند و اروپایان صحرانشین و خانه به دوش، در اراضی مذبور، فرهنگی عالی و دولتی متكامل (مثلاً در سرزمین ماننا) وجود داشته و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست‌تر بود، مؤثر واقع گشته».<sup>(۲)</sup>

لیکن برخی محققان آریائیست اروپایی چون «پراشک» محقق چکوسلواکیایی اولاً کارهای ده قبیله هند و اروپایی مذکور را بزرگ نموده و ان را به سرتاسر جغرافیای فلات ایران و همه زمانها تعمیم می‌دهند، ثانیاً اقوام و تمدن‌های پیشرفته‌ای را که تا پیش از ورود آریائیان در این ناحیه وجود داشتند، نادیده می‌گیرند. م دیاکونوف در انتقاد از این محققان چنین می‌نویسد:

«حرف بر سر این است که دانش غرب به اهمیت قبایل مذبور (قبایل آریائی. م) در تاریخ جنبه مطلقیت داده و قدمت و علو فرهنگ محلی را - که نورسیدگان جذب کردند - مسکوت گذاشته و اعلام کرد که جمله دیگر اقوام محکوم به وجود خارج از تاریخ می‌باشند. طرح موضوع بدین صورت در واقع مدح و ستایش ستمی است که اقویا نسبت به اقوام مستعمرات روا می‌دارند».<sup>(۳)</sup>

خطای عمدی و شاید غیر عمدی محققان اروپایی مانند پراشک (همینطور اکثر تاریخ نگاران ایرانی) اینست که مادیها را بی‌هیچ دلیل و برهانی قومی آریائی معرفی نموده‌اند و در نتیجه به اصطلاح شعر گفته و در قافیه‌اش معطل مانده‌اند. یعنی نمی‌دانند که با اقوام گوتی،

لولوبی، ماننا و هوری و ... که پیش از مادها در اراضی ماد سکونت داشته‌اند و با تمدنی که این اقوام در طول هزارن سال پدید آورده و به ارث گذارده‌اند چه بکنند؟ اینان چون کسری عمل کرده‌اند. کسری بدون توجه به واقعیّات تاریخی نخست چنین حکمی صادر نموده که گویا اهالی آذربایجان پیش از مغولان فارس زبان بوده‌اند و سپس کوشیده است تا با دلایلی بی اساس و پوج، که محصول وهم و خیال و تعصب است، این ادعای خود را اثبات نماید.

پراشک نیز بدون ارائه دلیل و مدرکی حکم آریایی بودن مادیها را صادر نموده، سپس کوشیده است که با دلایلی بی اساس این ادعا را اثبات کند. وی به رغم واقعیّات تاریخی پیشاپیش می‌گوید که اقوام هند و اروپایی بر اراضی ماد مرکزی تسلط یافته بودند و برای اثبات این ادعا، تحت تأثیر تعصّبات آریائیستی خود دلایلی بی‌پایه و غیر مسئله ارائه می‌دهد و گوتیان، لولوبیان و ماننایان را بی‌لیاقت، و نالایق در پدید آوردن تاریخ و تمدن، و آریائیان را لایق و مستعد برای این کار نشان داده و می‌نویسد:

«همین که آریائیان در سرزمین ماد استوار گشتند ساکنان محلی را عقب زدند و رهبری سیاسی به دست محکم و جوان آریایی افتد. بومیان برای یک زندگی تاریخی مستقل شایستگی چندان نداشتند»<sup>(۱)</sup>.

حال اینکه تاریخ هیچ درگیری و پیکاری رامیان گوتیان، لولوبیان و ماننایان سراغ ندارد. دیاکونوف در انتقاد از پراشک می‌نویسد: «این عقیده با حقیقت موافق نیست، زیرا که "بومیان" در آن زمان که از هند و اروپایان نشان نبود واجد زندگی تاریخی بودند، "پراشک" این نکته را هم ناگفته می‌گذارد که مادهای "بومی" با همسایگان جنوبی و غربی خود که به رغم غیر آریایی بودن آن چنان تمدن‌های عظیم را پدید آورده‌اند. چه تفاوتی داشتند»<sup>(۲)</sup>.

ساکنان قلمرو ماد مرکزی و آتروپاتن (آذربایجان کنونی) همانطور که در عهد باستان التصاقی زبان بوده‌اند، امروز نیز به زبان ترکی تکلم می‌کنند، یعنی التصاقی زبان هستند. از سخنان دیاکونوف چنین بر می‌آید که پراشک احتمالاً بر ترک زبان بودن آذربایجانیان واقف بوده لیکن اهالی همدان و ایالات مرکزی ایران کنونی را تماماً فارس پنداشته و آتروپاتن را از قلمرو ماد مرکزی جدا نموده تا لطمہ‌ای به نظریات آریا محورانه‌اش وارد نشود. یعنی بدین سان وی خواسته است تا از یک سو ادعای فارس شدن اهالی ماد مرکزی را در تیجه ورود آریائیان به فلات ایران و از سوی دیگر این ادعا را که آذربایجانیان در دوران متأخر ترک شده‌اند تأیید نماید. دیاکونوف می‌نویسد:

«پراشک به دنبال مارکوارت، آتروپاتن را جزو ماد نمی‌داند و این تصادف محض نیست زیرا که در غیر این صورت ناگزیر می‌بایست نظر خویش را بی اساس بشمارد.»<sup>(۱)</sup> گرچه دیاکونوف در این خصوص توضیح بیشتری نمی‌دهد، لیکن به عقیده‌ما دلیل جدا ساختن آتروپاتن از اراضی ماد توسط پراشک غیر ماد و غیر آریایی دانستن ماننا یان است.

بهر حال نظریات پراشک در خصوص تاریخ باستان و معاصر ماد مرکزی و آتروپاتن و منشاء قومی ساکنان این نواحی نادرست است. حتی نظریات دیاکونوف نیز درباره ترکیب قومی ماد مرکزی در دوران باستان و حتی امروز دقیق نبوده و تا اندازه‌ای دور از واقع می‌باشد. زیرا ساکنان ماد مرکزی، نه در سده‌های مورد بحث (سده‌های دهم تا هشتم ق.م) و نه امروز، هند و اروپایی زیان، یا به اصطلاح آریایی (که عنوانی جعلی و ساختگی است) نبوده و نیستند.

بنظر می‌رسد که دیاکونوف در دوران دیکتاتوری استالین، برای اجتناب از دچار شدن به وضعی که "مار" گرفتار آن شد، درباره ترکیب نژادی ساکنان ماد مرکزی در سده‌های نخست پیش از میلاد نظریات متناقضی ابراز داشته است. او در صفحه ۷۲ کتاب خود می‌نویسد:

«هند و اروپاییانی که از شاخه هند و ایرانی (آریایی) بر خاسته بودند در خاک ماد نقش بسیار بزرگی بازی کردند و ساکنان ماد سفلی هم از ادوار پیشین هند و اروپایی شده بودند. قبایل هند و اروپایی سهم خویش را به فرهنگ کشور ادا کردند و از هیچ جهت از قبایل و اقوام دیگری که در آن خطه رحل اقامت افکندند، عقب نماندند. از اواسط هزاره اول قبل از میلاد در بخش اعظم پنهانه‌های ایران زمین زبانهای هند و اروپایی (ایرانی) کسب برتری کردند و اقوامی که متکلم به السنه مزبور بودند بعدها فرهنگ بزرگ ایران را آفریدند. حتی در نقاطی که زبان قبایل هند و اروپایی بعدها از آنجا طرد گشت نیز قبایل مزبور اثر قابل ملاحظه‌ای در تاریخ باقی گذاشتند. دانش غرب، در عصر حاضر، به درستی متوجه نفوذ ایشان در سرزمین ماد و حرکت تدریجی شان از شرق به غرب گشت»<sup>(۲)</sup>.

در جملات اخیر دیاکونوف برخی نقاط مبالغه‌آمیز وجود دارد بدین قرار که:

الف) طوایف هند و اروپایی نه در ماد سفلی بلکه در جنوب آن، یعنی اراضی کنونی فارس ساکن شده بودند.

ب) این طوایف تمدن و هنر و... پدید آمده به وسیله اقوام محلی را اخذ کردند.

ج) اقوام هند و اروپایی زبان نه تنها در اواسط هزاره اول ق.م در گستره وسیعی از سرزمین ایران کسب برتری نکرده و واجد اکثریت نشدند، بلکه چه در آن عهد، و چه امروز اقوام مذکور

به لحاظ جمعیتی، جایگاه دوم را در این کشور پس از ترک زبانان دارا بوده‌اند و هستند.  
د) اقوام هند و اروپایی از دوران باستان تا امروز قادر به پیشروی از شرق به غرب ایران،  
یعنی قلمرو ماد مرکزی و آذربایجان نشده‌اند. لیکن دیاکونوف پس از سخنان مبالغه‌آمیزش  
درباره اقوام هند و اروپایی با انتقاد از پراشک می‌نویسد:

«با اینکه "لنورمان" وجود دو عنصر (هند و اروپایی زبان و التصاقی زیان. م) را در ترکیب  
ساکنان ماد خاطرنشان ساخته ولی به عقیده "پراشک" عنصر محلی به کوهها و دره‌های دست  
نایافتندی رانده شده، فقط عنصر هند و اروپایی واجد اهمیت بوده. اسامی خاص مادی که در  
منابع آشوری نقل شده برتری کامل عنصر زیان محلی را در اراضی غربی و مرکزی و شمالی ماد  
نشان می‌دهند. و این خود با نظر "پراشک" تناقض دارد. پراشک چون نمی‌تواند استقاق نام‌های  
مربوط را در زیان ایرانی توجیه کند بدین اشاره اکتفا می‌کند که نام‌هایی از قبیل "بیت ظتی" و  
"بیت تزکی" و غیره هند و اروپایی هستند، فقط به این دلیل که، بر روی هم، در اسامی هند و  
اروپایی تلفیقات صوتی "ظت" و "تز" نیز دیده می‌شود و به هیچ وجه به تحقیق معانی این  
اصوات نمی‌پردازد. در موارد دیگر بدون هیچ دلیل و توضیحی فلان یا بهمان نام را (مثلاً نام  
"میتاکی" را) ایرانی می‌خوانند. وی می‌کوشد مادهای هند و اروپایی را در سراسر خاک ماد -  
حتی در اقصی نقاط غربی آن سرزمین - مستقر سازد و بدین منظور به تعدادی اسامی  
جغرافیایی که با "کینگی" و "کیندی" و غیره آغاز می‌گردند و در ناحیه جبال "زاگرس" متداول  
می‌باشند، متوجه و متول می‌گردد و این عنصر (کین) را با کلمه اوستایی "کینها" مربوط  
می‌سازد و حال آنکه مشابهت بسیار بعید است و اجزای دیگر این اسامی که بعد از عنصر مزبور  
می‌آیند بالکل غیر هند و اروپایی هستند»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین دیاکونوف بر خلاف دانشمندان آریائیست اروپایی، سکوت در خصوص ماننايان را  
تقبیح نموده و مادها را غیر آریائی می‌داند گرچه در بخش‌های جنوبی و شرقی ماد مرکزی وجود  
اقوام هند و اروپایی زیان را نیز، به ناحق تأیید می‌کند.

۲) دلیل دوم سکوت [تاریخ نگاران شوروی سابق] درباره اهالی، دولت و تمدن مانا  
دیکتاتوری حاکم در اتحاد شوروی سابق بوده است. در آثار کمونیستی پیش از انقلاب اکبر  
موقعیت گیری در قبال مسئله ملی ظاهراً مثبت بود و رعایت حقوق ملی اقوام و عده داده می‌شد.  
پس از پیروزی انقلاب اکبر همه قولها و عده‌هایی که از سوی لنین به ملت‌ها و اقوام داده شده  
بود زیر پانهاده شد، لیکن مخالفت با حقوق ملی اقوام نه به صورتی کاملاً آشکار بلکه در نهان و

به تدریج اعمال می شد چرا که برای اجرای آشکار این سیاست زمانی دراز لازم بود. از اینرو نیز در این مدت در اتحاد شوروی سابق بودند تاریخ‌نگارانی که درباره اقوام و تمدن ماننا - ماد، نظریاتی روی هم رفته درست داشتند. لیکن پس از آنکه استالیین در اثر خود بنام «مسائل زبان‌شناسی» که در اوآخر عمر خویش تألیف کرد، لزوم استحاله زبانهای ملی را در یک زبان واحد در آینده مطرح ساخت، ستم ملی در سیاست‌های دولت شوروی به شکلی بارز، نمود پیدا کرد. در جمهوری‌های مختلف شوروی، مدارسی که در آنها تحصیل به زبان روسی بود سریعاً افزایش یافت. در جمهوری فدراتیو روسیه، سیاست روس‌سازی و استحاله ملل کوچک غیر روس شتاب بیشتری یافته و آشکارا اعمال شد. مثلاً در اوآخر جنگ جهانی دوم، در روزهایی که حتی نان کمیاب بود، در مدارس روسی زبان داغستان به دانش‌آموزان غذا نیز می‌دادند، در حالیکه در مدارس دیگر چنین چیزی وجود نداشت. پس از جنگ جهانی دوم برخی اقوام ترک به بهانه‌های واهمی گوناگون بالکل از موطن خود به آسیای میانه تبعید شدند (مانند تارهای کریمه و چچن‌ها). در این دوران محققانی را که واقع بینانه به تحقیق تاریخ ماد - ماننا می‌پرداختند با انگ پان ترکیست، خاموش ساختند و تاریخ نگاران آریائیست یکه تاز میدان شدند. در نتیجه، نظریات آریائیستی دانشمندان اروپایی از جمله نظریه آریایی بودن مادها تقویت شد و قوم التصاقی زبان ماننا که پایه‌گذار تمدن مادیها بود به فراموشی سپرده شد و سیاست سکوت درباره تاریخ ماننا حاکم گشت.

دلایل سکوتِ برخی تاریخ نگاران جهان و محققان ایرانی را در این خصوص چنین می‌توان جمع‌بندی نمود.

۱- برای آریایی قلمداد نمودن مادها، سکوت در مورد ماننایان که در واقع اعقاب و اجداد مادیها و پایه‌گذاران تمدن آنان بودند ضروری بود. همچنین لازم می‌نمود که به موازات ماننایان، اجداد آنان یعنی گوتیان و لولویان نیز از عرصه تاریخ زدوده شوند.

۲- برای قطعی جلوه دادن این که آئین زرتشت از سوی اقوام هند و اروپایی پدید آمده و انکار حقیقت تکوین آئین مزبور در میان ماننایان و در ناحیه اطراف دریاچه ارومیه و ساوالان، لازم می‌نمود که تاریخ و تمدن ماننایان از تاریخ ایران حذف گردد.

۳- پیشتر گفته‌ایم که تمدن هخامنشیان با الهام و اقتباس از تمدن‌های گوتی - لولویی، اورارت و ماننا پدید آمده است. لذا برای انکار این حقیقت و منسوب ساختن دستاوردهای هنری و فنی و فرهنگی اقوام مذکور به پارسیان، ولایق و باکفایت نشان دادن اقوام هند و اروپایی و بی‌کفایت قلمداد نمودن اقوام التصاقی زبان سکوت درباره تمدن ماننایان ضروری بود، چرا که در غیر اینصورت، مبالغه در بزرگ نمایاندن تمدن هخامنشی و "کبیر" خواندن کوروش‌ها و داریوش‌ها

میسر نمی شد.

#### ۴- دیوگیست؟

یکی از دلایل سکوت پژوهشگران آریائیست درباره تمدن ماننا آن است که ماننايان در آن دوران مالک یکی از پیشرفته‌ترین تمدن‌های منطقه شرق نزدیک بودند. حال اینکه ده طایفهٔ پارسی که در آن دوران به فلات ایران در آمدند کاملاً عقب مانده بودند.

توضیح دربارهٔ این دو تمدن که به لحاظ سطح پیشرفت کاملاً با هم تفاوت داشتند به نفع آریائیزم نبود ولی با سکوت دربارهٔ تمدن ماننا و با مبالغه در بزرگ نمایی تمدن ده قبیلهٔ پارسی، منسوب نمودن دستاوردهای فرهنگی ماننايان به اقوام آریایی میسر می‌شد و چنین نیز شده است. لیکن واقعیت را نمی‌توان برای همیشه در زیر پردهٔ تزویر و دروغ پنهان نمود.

طوابیف پارسی چند قرن پس از ورود به فلات ایران بر ماننايان و مادیها که مدت‌ها پیش از آنان، تمدنی متعالی در این منطقه بر آورده بودند غلبه کرده و دستاوردهای فرهنگی آنها را تصاحب نمودند. لیکن مرور زمان پرده از روی حقایق گشود.

بخش‌های نخست شاهنامه فردوسی مربوط به شاهان سلسه پیشدادی - که از سلسله‌های افسانه‌ای پارسیان است - می‌باشد. این سلسله افسانه‌ای مربوط به دوران نخستین ورود پارسیان به فلات ایران است. دانسته است که پارسیان به تقریب دو قرن پس از ورود به فلات ایران در قرن نهم ق.م (از ساکنان محلی منطقه) خط و کتابت آموخته و نخست به زبان ایلامی و سپس در دوران امپراتوری ماد به زبان خود کتیبه نقر کرده‌اند.

در افسانه‌های مزبور شاهان پارسی در عهد پیشدادیان خواندن و نوشتن می‌آموزند. بنابراین دوران بر آمدن سلسله پیشدادیان، سده نهم تا هفتم ق.م بوده است.

حال ببینیم که نخستین شاهان پیشدادی در شاهنامه چگونه ترسیم شده‌اند؟ کیومرث نخستین شاه پیشدادی در کوه مسکن می‌گزیند و پوست پلنگ می‌پوشد:

نخستین بکوه اندرون ساخت جای	کیومرث شد بر جهان کد خدای
پلنگینه پوشید خود با گروه	سر بخت و تختش بر آمد بکوه
کیومرث برای خود و قومش در کوه مأمنی می‌سازد و همه پوست پلنگ می‌پوشند چرا که	
هنوز ترییت نیافته‌اند یعنی هنوز نمی‌دانند که خوراک و پوشاد رسمی چیست.	
از او اندر آمد همی پرورش	
که پوشیدنی نوبود و نو خورش <sup>(۱)</sup>	

کیومرث در جهان دشمنی نداشت، مگر اهریمن بدذات و حیله‌گر، این اهریمن، دیو بچه‌ای داشت.

مگر بدکنش ریمن آهرمنا	بـه گـیـتـی نـبـودـش کـسـی دـشـمنـا
دلاور شده با سپاه بزرگ	یـکـی بـچـه بـودـش چـوـگـرـگ سـترـگ
همی تخت و دیهیم کی شاه جست <sup>(۱)</sup>	سـپـه کـرـد و نـزـدـیـک او رـاه جـسـت

کیومرث جز این اهریمن بدذات و حیله‌گر دشمنی نداشت. این اهریمن بچه‌ای داشت چون گرگ سترک که سلحشور و دلاور بود و سپاهی بزرگ داشت. او لشکری آراست و در صدد بدست آوردن تاج و تخت کیومرث برآمد.

کیومرث با مشاهده اوضاع به فکر چاره می‌افتد، موضوع به گوش سیامک پسر کیومرث می‌رسد و سیامک برای نبرد با دیو مهیا می‌گردد. لیکن در اینجا اوضاع غیر طبیعی و عجیبی وجود دارد، چرا که دیو وحشی همه چیز لازم برای دولت و حکومت اعم از لشکر منظم، سلاح، لباس رزم و... را دارد ولی کیومرث شاه هیچ یک از اینها را ندارد. سیامک بدن خود را با پوست پلنگ می‌پوشاند و با تن برهنه با دیو می‌جنگد.

کـه جـوـشـنـ بـنـوـدـ وـ نـهـ آـیـنـ جـنـگـ	بـپـوـشـیدـ تـنـ رـاـ بـهـ چـرـمـ پـلـنـگـ
سـپـهـ رـاـ چـوـ روـیـ اـنـدـرـ آـمـدـ بـهـ روـیـ	پـذـیرـهـ شـدـشـ دـیـوـ رـاـ جـنـگـ جـوـیـ
بـرـ آـوـیـختـ بـاـپـورـ آـهـرـمـنـاـ	سـیـامـکـ بـیـامـدـ بـرـهـنـهـ تـنـاـ

(سیامک بدن خود را با پوست پلنگ پوشاند، زیرا جوشن برای رزم نداشت. او اصول و قواعد جنگ را نمی‌دانست. سیامک چون با سپاه دشمن روبرو شد برهنه به میدان آمد و با پسر اهریمن در آویخت)

اوپاگی بسیار عجیب و متناقض ترسیم می‌شود. شاه و پسرش، نه لباس، نه سلاح و نه جوشن (لباس رزم) دارند، لیکن دیو وحشی همه اینها را داراست. این چگونه شاهی است و آن چگونه دیوی؟

اقوامی که از سده‌های نهم تا هفتم ق.م، در مجاورت طوايف پارسی در نواحی پارس و کرمان می‌زیستند و کم و بیش با آنان ارتباط داشتند عبارت بودند از ایلامیان، گوتیان - لولویان و ماننایان. بنابراین اهریمنی که دشمن کیومرث بود و نیز دیوی که سیامک با او پیکار می‌کند، در واقع همان اقوام اخیرالذکر بوده‌اند که از چند هزار سال پیش از آن دولت، سپاه، هنر، تکنولوژی و فرهنگی پیشرفتی داشته‌اند. بنابراین در افسانه پارسیان، حقیقت به کلی واژگونه انعکاس یافته

و آنان ایلامیان و ماننایان و... را "دیو" و طوایف بدوى و عقب مانده خود را حاکم قلمداد نموده‌اند.

سومریان، ایلامیان، گوتیان و لولویان و... از چند هزاره پیش از در آمدن پارسیان به فلات ایران آتش را می‌شناختند و از آن استفاده می‌کردند. حتی از هزاره دوم ق.م نطفه‌های زرتشتی گری که با آتش مرتبط بود در میان ماننایان بوجود آمده است.

لیکن، هوشنگ پسر سیامک گویا از جرقه‌ای که از برخورد دو سنگ چخماق ایجاد می‌شود، آتش را کشف می‌کند و در واقع پارسیان آتش را نیز بوسیله ایلامیان و گوتیان و لولویان شناخته‌اند و بدین سان در زمان کیومرث با استفاده از آتش "نورخورش" یعنی غذای جدید درست کرده‌اند.

همان و همین سنگ بشکست گرد.  
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ  
نیاش همی کرد و خواند آفرین  
همین آتش آنگاه قبله نهاد  
پرستید باید اگر بخردی<sup>(۱)</sup>

برآمد بسنگ گران سنگ خرد  
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ  
جهاندار پیش جهان‌آفرین  
که او را فروغی چنین هدیه داد  
بگفتا فروغیست این ایزدی

(سنگ کوچکی به سنگ بزرگی برخورد، هر دو سنگ بشکست و جرقه‌ای پدید آمد که دل سنگ از روشنایی آن به رنگ آتش درآمد... شاه در برابر جهان‌آفرین که چنین آتشی را به او هدیه داده بود، نیاش نمود، سپس همین آتش را قبله‌گاه ساخت و آنرا نور ایزدی خواند که باید پرستیده شود).

هوشنگ همچنین برای قوم خود که لباس نمی‌شناشد، از پوست حیوانات گوناگون لباس و پوشش درست می‌کند:

بکشت و بریشان برآهیخت پوست  
چهارم سمور است کش موی گرم  
بپوشید بالای گویندگان<sup>(۲)</sup>

ز پویندگان هر چه مویش نکوست  
چو رویاه و قاقم، چو سنجاب نرم  
برین گونه از چرم پویندگان

(از چارپایانی که دارای موهای زیبا بودند بکشت، پوستشان را کند و بدین ترتیب برای کسانی که از پوست این حیوانات صحبت می‌کردند لباس فراهم ساخته و بر آنان پوشاند). تمام اشیاء و لوازمی که برای یک فرهنگ متعالی ضروری بود چندین هزاره پیش از دوران مورد بحث، بوسیله اقوام التصاقی زبان سومری، ایلامی، هوری و... پدید آمده و در سرتاسر

شرق نزدیک و حتی مصر منتشر شده و از طریق جزیره کرت به اروپا راه یافته بود. گرچه فردوسی کشفیات مورد اشاره را به شاهان افسانه‌ای پیشدادی منسوب می‌کند، لیکن دانسته است که در دوران ورود طوایف پارسی به این منطقه، همه این لوازم وجود داشت و نورسیدگان آنها را از ساکنان محلی اخذ کرده‌اند.

طهمورث گویا کارهای نیکی انجام می‌داد و دیوهای از او خوششان نمی‌آمد به همین دلیل نیز آنها حرف شاه را گوش نمی‌دادند. طهمورث با آنان پیکار کرده و اسیرشان ساخته و در صدد کشتن آنان برمی‌آید. دیوهای امان طلبیده و چنین می‌گویند که: - مارانکش تا آنچه را که نمی‌دانی به تو بیاموزیم. شاه آنان را امان می‌دهد و آنها خواندن و نوشتن به شاه می‌آموزند و قلب تاریک او را به نور دانش روشن می‌سازند. فردوسی در واقع آشکارا می‌نویسد که شاه نوشتن نمی‌دانست و بی‌سواد و بی‌دانش بود و دیوان او را سواد آموخته‌اند.

نبد جنگشانرا فراوان درنگ  
بجان خواستند آن زمان زینهار  
بیاموزی از ماکت آید ببر  
بدان تا نهانی کنند آشکار  
بجستند ناچار پیوند او  
دلش را بدانش برافروختند<sup>(۱)</sup>

یکایک بیاراست با دیو جنگ  
کشیدندشان خسته و بسته خوار  
که ما را مکش تا یکی نو هنر  
کی نامور دادشان زینهار  
چو آزاد گشتند از بند او  
نشستن به خسرو بیاموختند

دیوهای این شاه بی‌سواد که تنها زور دارد خواندن و نوشتن آنهم نه فقط در یک زبان بلکه به سی زبان می‌آموزند. بنابراین دیوهای کسانی دانشمند، دانا و بسیار مترقی تر و هترمندتر از شاه و قوم وی بوده‌اند و بالعکس شاه فردی بوده بی‌سواد و عقب‌مانده و بی‌فرهنگ.

دیوهای این شاه حتی خواندن و نوشتن به زبان خود را بلکه به زبان سی ملت دیگر را هم می‌دانند، در حالی که شاه حتی خواندن و نوشتن بزبان خود را هم بلد نیست.

نشستن یکی نه که نزدیک سی  
چه رومی، چه تازی و چه پارسی  
چه سعدی، چه چینی و چه پهلوی  
جمشید که پس از طهمورث شاه شد سلاح جنگ اختراع می‌کند وی به مردم پشم‌رسی و پارچه‌بافی، زراعت و پیشه‌های گوناگون دیگر می‌آموزد، برای آنان حمام می‌سازد و خانه ساختن را به آنان می‌آموزد و برای خود کاخی بر می‌آورد.

خلاصه اینکه وی قواعد و اصول عادی زندگی را از همسایگان خود اسلامیان و ماننایان

می‌آموزد و به قوم خود یاد می‌دهد.

اگر آثاری که تاکنون از حفاری‌های باستان‌شناسی بدست آمده، مثلاً آثار فلزی در منطقه خوزستان متعلق به هزاره هشتم ق.م است، آثار متعلق به ماد مرکزی مربوط به هزاره ششم ق.م بوده و شهر همدان نیز به لحاظ قدامت دومین شهر ایران، پس از شوش می‌باشد. بدیهی است اجتماعی که با فلز آشنا بوده و از آن بهره‌مند می‌شده طی چند هزاره پیش از آن از سنگ و سفال استفاده می‌نموده است. عزت‌الله نگهبان درباره اشیاء فلزی بدست آمده از قلمرو ماد مرکزی، از جمله دشت قزوین چنین می‌نویسد:

«نمونه اولیه و ابتدایی مته‌های فلزی که ساختمان آنها از یک تکه بسیار کوچک مس طبیعی که از سنگ مس مستخرج بوسیله چکش‌کاری و کوییدن بدست آمده و در انتهای استخوان پای پرنده‌گان کارگذارده شده است و در حفاری تپه زاغه در دشت قزوین در فلات ایران بدست آمده و متعلق به اوآخر هزاره ششم پیش از میلاد مسیح می‌باشد از شاهکارهای صنعتی این اجتماع بوده و دلیل واضحی بر پیشرفت این تمدن در زمینه صنایع در این دورانهای باستانی می‌باشد. مدارک و آثار استخراج فلز به وسیله سنگ فلز و ذوب فلز در ضمن حفاری تل ابلیس که در نزدیک کرمان واقع شده است و قدامت آن به اوآخر هزاره پنجم پیش از میلاد میرسد بدست آمده است. همچنین در ضمن حفاری تپه قبرستان در دشت قزوین در ۲ کیلومتری تپه زاغه نیز آثار و مدارک استخراج فلز که شامل بوته ذوب و قالب‌های مختلف بود مربوط به نیمه دوم هزاره پنجم پیش از میلاد بدست آمد»<sup>(۱)</sup>.

## اقوام ماننایی - مادی در راه استقلال و وحدت

پس از کشته شدن سارگون دوم در نبرد با مادیها به سال ۷۰۵ ق.م، پسرش سنخریب پادشاه شد و در ۷۰۲ ق.م برای گرفتن انتقام پدر و به پایان رساندن کارهایی که او در ماد مرکزی آغاز نموده بود به ماد حمله کرد. این زمان دولت ماننا از جانب شمال با پادشاهی ایشگوز هم مرز بود. بر اساس منابع آشوری شاه ماننایان در این عهد "بئلخانو" بود. از اقدامات او چنین بر می‌آید که وی پادشاهی مقتدر و کاردان بوده است.

این زمان ماد مرکزی بر خلاف ماننا در موقعیت مطلوبی نبود. بیشتر ایالاتش تبدیل به ایالات آشوری شده، در بخش‌های غربی آن امراء و سپاهیان آشوری اقتدار داشتند و تبعیدیانی که از سوریه، فلسطین و بابل آورده شده بودند در این اراضی می‌زیستند. لیکن در بقیه قسمتهای ماد

مرکزی، امرای محلی اقتدار و نفوذ داشتند و آشوریان به زور سر نیزه از این نواحی خراج می‌ستاندند. در جنوب ماد مرکزی پادشاهی "اثلی بی" واقع بود که نیمه مستقل بود و از هر لحظه مناسبات نزدیکی با ایلام داشت.

از اقدامات سنخرب در رابطه با ماد - ماننا از زمان لشکرکشی وی به ماد مرکزی در سال ۶۷۰ق.م تاکشته شدن او بدست پسرش در ۶۸۰ق.م اطلاعی در دست نیست. ظاهراً آشوریان در این دوره، بدلیل اختلافات داخلی و کشمکش‌های درباری به اراضی ماد و ماننا لشکرکشی نکرده‌اند و در نتیجه شرایط برای پیشرفتی اساسی در ماننا و زمینه برای اتحاد و اقدام علیه آشور در ماد فراهم گشته و سرانجام منتج به قیام خشتریتی در ۶۷۳ق.م شده است.

در سال ۶۸۰ق.م پس از کشته شدن سنخرب بدست یکی از پسرانش، ستیز و کشمکش در درون دولت آشور آغاز شد. سرانجام یکی از پسران او بنام اسرحدون بر تخت نشست. اسرحدون در سالهای ۶۷۴-۶۷۳ق.م علیه ماننا و اراضی که بعدها ماد مرکزی در قلمرو آن بوجود آمد لشکرکشی نموده و برخی امارات را مغلوب و منقاد خویش ساخت. او در همین سالها با ماننایان و گوتیان پیکار نمود. در این پیکارها اشگوز (اسکیت)‌های تازه از راه رسیده، اهالی محلی را یاری نمودند. بنوشهه هرودوت فرمانروای سکایان در اوایل قرن ۸ق.م اشپاکا (در ۶۷۳ق.م در گذشته است) بود. پس از او پسرش "پارتاتوا" یا پرتوتی<sup>(۱)</sup> و پس از وی نیز پسرش "مادیا" فرمانروای اسکیت‌ها شدند.

یکی از دلایل مهم لشکرکشی اسرحدون به خاک ماننا و ماد مرکزی در این زمان عدم پرداخت خراج و نیز عصیان اهالی و اخراج مأمورین و امرای منصب شده از سوی آشور بود. مدارک تاریخی حکایت از آن دارد که ماننایان در ۶۷۴ق.م نه تنها به آشوریان خراج نمی‌دادند، بلکه بسان یک دولت مستقل و مقتدر، رودرروی میلیتاریزم آشور ایستاده و آن را به هراس افکنده‌اند و پیروزیشان نیز در پیکارها حتمی بوده است. یکی از اساسی‌ترین دلایل نیرومندی ماننایان در این دوره اتحاد اسکیت‌ها (اشگوزها) - که هم نژاد ماننایان بوده و زبانشان نیز با زبان ایشان قرابت داشت - با آنان و پیکارشان در کنار ماننایان، علیه آشوریان بود.

پیروزی ماننایان در غرب دریاچه ارومیه بر آشوریان، دولت آشور را مصمم به لشکرکشی علیه ماد مرکزی نمود. سپاه آشور در ۶۷۴ق.م به اراضی ماد مرکزی حمله کرد. لیکن لشکرکشی آشوریان به ماد مرکزی نه تنها هیچ حاصلی برای آشوریان در بر نداشت، بلکه همانند حمله آنان به اراضی ماننا نتیجه‌ای معکوس داشت، رهبران مادی به دلیل پشتیبانی توده

و سیع مردم در مبارزه علیه آشور و نیز با کمک اسکیتها به آشوریان باج نداده آنان را مجبور به ترک اراضی ماد ساختند.

بدون تردید در طول این مدت، دولت ایلام حمایتهای سیاسی و مادی خویش به مادیها و ماننایان را ادامه داده است. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که ایلامیان آماده هر گونه یاری به مادیها بوده‌اند.

## اشگوزها (اسکیت‌ها)

در فاصله سده‌های ۷-۸ هچنین اوایل سده ۷ ق.م عنصر قومی جدیدی (طوابق اشگوزی = ساکایی) وارد عرصه سیاست در منطقه خاور نزدیک شد. اشگوزها که از آسیای میانه برخاسته و با گذر از شمال رشته کوه‌های قفقاز، از طریق گذرگاه دریند به خاور نزدیک در آمدند بودند، در روند سیاستهای دول منطقه تأثیری جذبی نهادند.

بر اساس نوشه‌های هرودوت این مهاجرت به شیوه‌ای مدنی صورت گرفته است، به طوری که ساکاها (سکایان) به مادیها پناهنده شده و فرمانروای مادیها با حرمت و احترام آنان را پذیرفته و حتی بزرگان مادی فرزندان خود را به آنان سپرده‌اند تا هم تیراندازی و هم زبان سکایان را بیاموزند.

در مورد منشاء نژادی ساکاها (اسکیت) در میان تاریخ نگاران دو نظریه اساسی وجود دارد. نظریه اول آنان را جزو اقوام هند و اروپایی زبان، و آریایی می‌داند، در حالیکه نظریه دوم آنان را از اقوام التصاقی زبان و ترک می‌شمارد.

## نظریه اول

بر اساس این نظریه اشگوزها (اسکیتها یا سکایان) قومی هند و اروپایی زبان و به اصطلاح آریایی نژاد بوده‌اند. این نظریه از اوایل قرن ۱۹ تاریخ آخر قرن بیستم در میان مورخان اروپایی و تا اندازه‌ای تاریخ نگاران ایرانی و بعدها مورخان شوروی سابق رواج داشته و از آنجاکه در اوایل نظریه‌ای بلامعارض بود دایره نفوذ خود را بسط داده و چنین ادعایی را مطرح ساخته است که در هزاره دوم و سوم ق.م اقوام هند و اروپایی با سرازیری از جانب شمال به جنوب، منطقه آسیای میانه را تصرف نموده و ترکان را از آن منطقه که موطن اصلی شان بود، به خاور دور یعنی به نواحی بسیار دور از رودهای سیحون و جیحون در شرق راندند و بدینسان سکایانی که در دوران متأخرتر در سده هفتم ق.م به خاور نزدیک در آمدند از اعقاب آنان یعنی هند و اروپایی زبان بوده‌اند.

یکی از محققان اروپایی که سکایان (اشگوز) را هند و اروپایی زبان می‌داند ر. گیرشمن می‌باشد که در صفحه ۹۷ کتابش بدون اقامه دلیل و مدرکی آنان را "قبیله‌ای ایرانی" می‌خواند. با آریایی قلمداد نمودن اسکیت (سکا)‌ها تاریخ نگاران ایرانی، آلان‌ها، و آلبانیانی را که در دوران متأخرتر در آذربایجان شمالی مستقر بوده‌اند و به طور کلی همه ساکنان آذربایجان آن عهد را هند و اروپایی تبار می‌نمایانند، زیرا بخش بزرگی از سکایانی که در اوایل برآمدند دولت

ماد به آذربایجان آمده بودند در مناطق مختلف همدان و آذربایجان مستقر و ماندگار شده‌اند. به فرض قبول هند و اروپایی بودن سکایان باید از این تاریخ‌نگاران پرسید که، در این صورت با ورود آنان چه بر سر اقوام و قبایل التصاقی زبان‌گوئی و لولوبی و غیره اخلافشان که بسیار پیش از سکایان در آذربایجان دولت ماننا را تاسیس کرده بودند، آمد؟

در اصل چنانکه پیشتر گفتیم، واقعیت به کلی مغایر اینست. مهاجرت سکایان یکی از مهاجرتهای متمام‌تر اقوام التصاقی زبان از آسیای میانه به آذربایجان بوده است. از این‌رو نیز آنان بی‌آنکه رودرودی مهمی رخ دهد، به هم تباران خوش پیوسته و در پروسه نزدیکتر شدن زبان التصاقی ساکنان محلی به زبان التصاقی اقوام آسیای میانه ایفای نقش کرده‌اند. البته ما زبان سکایان و اهالی ماننا و... آن عهد را، نه زبان ترکی، بلکه شکل باستان زبان ترکی یعنی "زبان التصاقی" می‌نامیم.

هند و اروپایی قلمداد شدن سکایان از سوی برخی، بر هیچ مدرک و سندی استوار نبوده و مبنای آن تنها حدس‌ها و گمانه‌های شخصی است. از میان کسانی که بر اساس حدس و گمان اشگوزها (سکا) را هند و اروپایی خوانده‌اند میتوان به حسن پیرنیا (مشیرالدوله) اشاره نمود. وی آریاییها را پس از جدا شدنشان از آریاییان اروپایی به سه شعبه تقسیم می‌کند: شعبه هندی، شعبه ایرانی و شعبه سکایی. پیرنیا در مورد سکایان می‌نویسد: «راجع به سکاهای آسیای وسطی نیز با اسنادی که در سنت‌های اخیر بدست آمد بعضی محققین به این عقیده‌اند که اینها از ایرانی‌های شمالی بوده‌اند، چه زبان آنها از زبانهای ایران شمالی است»<sup>(۱)</sup>.

وی چند سطر پس از ذکر این مطلب چنین می‌گوید: «راجع به شعبه سکایی اطلاعات خیلی کم است، زیرا آثار ادبی از آنها بدست نیامده است»<sup>(۲)</sup>.

همانند سایر اقوام برخاسته از آسیای میانه در آن عهد، اسکیت‌ها نیز نیروهای طبیعت را ستایش می‌کردند یعنی شمنیست بودند. این خصوصیت، مخصوص همه اقوام التصاقی زبان در مراحل بدوي زندگی‌شان بوده و یکی از عوامل مهم در روشنگری منشاء قومی آنان است. هیچکدام از اقوامی که کوچرو بوده‌اند من جمله سکایان معبد و عبادتگاهی برای آیین و معتقدات شمنیستی خوش بر نیاورده‌اند چراکه این امر در تضاد با شیوه زندگی کوچرویی آنان بود.

همه اقوام برخاسته از آسیای میانه چون سکایان اساساً به این دلیل که کوچرو بودند، نمی‌توانسته‌اند به برآوردن عبادتگاهی ثابت بیاندیشند. نقل سخنان آقای عبدالکریم علیزاده در

اور مو کیتابخاناسی

<http://urmu.birolmali.com>